

دخترکی که ابری به بزرگی
برج ایفل را بلعیده بود



رومن پوئر تولاس
ترجمه ابو الفضل الله دادی

انتشارات ققنوس
تهران، ۱۳۹۷

وقتی وارد سالن آرایشگر پیر شدم، نخستین کلمه‌ای که بر زبان آورد، دستوری کوتاه و قاطع شایسته یک افسر نازی بود. یا شایسته آرایشگری پیر.

«بشین!»

من مطیع دستورش را اجرا کردم قبل از این که او با قیچی اش آن را عملی کند.

سپس حتی بدون این که منتظر شود تا بداند من با چه مدل مویی می‌خواستم از آرایشگاهش خارج شوم یا دقیقاً با چه مدلی نمی‌خواستم از آن جا بیرون بروم، رقصش را دور سرم آغاز کرد. مگر تا به حال با موهای فررفری نافرمان مردی دورگه سروکار داشته؟ قرار نبود مأیوس شود.

برای این که سر صحبت را باز و جوی دوستانه بین خودمان ایجاد کنم پرسیدم: «می‌خواین براتون یه داستان باورنکردنی تعریف کنم؟»

«تا وقتی سرتون رو تکون نمی‌دین هرچی می‌خواین بگین. آخرش گوشتون رو می‌بُرم.»

آن «هرچی می‌خواین بگین» را قدمی بزرگ و دعوتی به گفتگو، مسالمت اجتماعی و تفاهم بین برادران جامعه انسانی برداشت کردم و